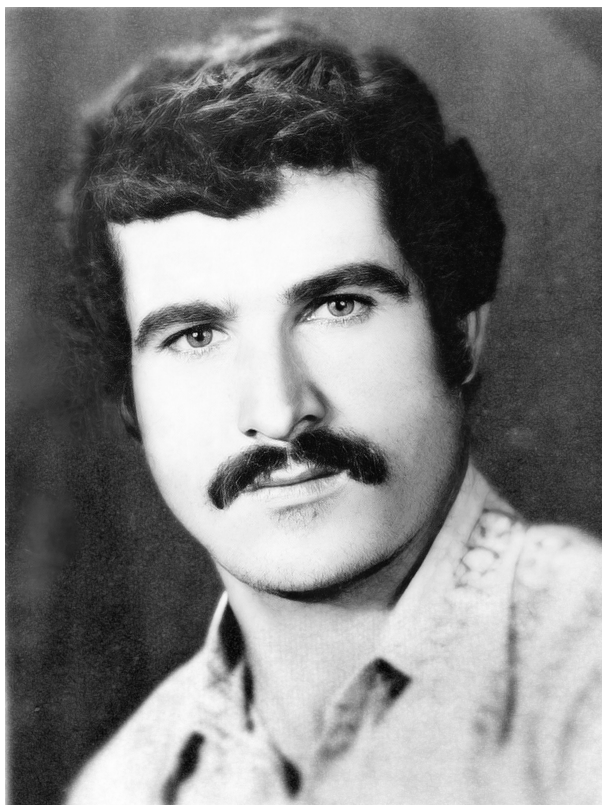


شہید سید عسکر احمدی



از بشارت علی
سماں جامع سرداران و دہشتگردان استان بوشهر

نام پدر	سید احمد
تاریخ تولد	۱۳۳۱/۰۹/۰۳
محل تولد	بوشهر - دشتستان
تاریخ شهادت	۱۳۶۰/۰۲/۱۲
محل شهادت	گرخه
مسئولیت	رزمنده
نوع عضویت	سرباز زمینی ارتش
شغل	—
تحصیلات	دوره ابتدایی
مدفن	بی برا

زندگینامه

سوم شهریور ماه سال سی و یک هجری شمسی در خانواده ای از سلسله ی جلیله ی سادات وحدتیه (بی برآ) نوزادی پا به عرصه ی زندگی گذاشت. نامش را به احترام امام عصر (عج) عسکر نهادند تا همواره از منتظران واقعی و یاران آن حضرت باشد. وی در دامن پر مهر مادری از ذریه ی پاک زهرای اطهر (س) و آغوش گرم پدری زحمت کش و بزرگوار، رشد و بالندگی خود را شروع کرد.

«سید عسکر» که چهارمین فرزند خانواده بود به دلیل عدم تمکن مالی پدر، امکان تحصیل در مدارس دولتی را نیافت و در همان دوران کودکی همدوش با پدر و دیگر برادران بزرگ تر جهت امرار معاش خانواده به کار کشاورزی پرداخت. چند صباحی فرصت یافت تا در مکتب خانه های سنتی و در محضر مدرسان این مکتب خانه ها به فراگیری کلام وحی بپردازد و کسب فیض کند.

دوران کودکی و نوجوانی او به سرعت طی شد. کوره ی حوادث و گذر زمان، وی را به عنوان جوان سخت کوش و با اراده آماده ی حضور مؤثر و فعال در عرصه های مختلف زندگی می گرد. داشتن روحیه ی مذهبی، علاقه ی وافر به شئائر دینی و همت والا از جمله خصوصیات ایشان در عنفوان جوانی بود که وی را زبانزد خاص و عام کرده بود.

در سن هیجده سالگی با اختیار تأهل، بار سنگین زندگی زناشویی را بر دوش گرفت و با خانم «بدریه احمدی» ازدواج کرد. خانمش ایراد می کند: «سید عسکر، برای تأمین مخارج خانواده به کارهایی چون نجاری، لوله کشی ساختمان و ... می پرداخت. مدتی در شرکت «تسا» در بوشهر کار می کرد. با مردم خیلی صمیمی بود و به انجام واجبات خود، تعهد داشت و هیچ گاه از تقیدش نسبت به دین کناره گیری نکرد.»

با فراخوانده شدن خدمت وظیفه، در سال پنجاه و یک عازم پادگان آموزشی گردید و پس از دو سال خدمت زیر پرچم را به پایان برد. پس از آن نیز، در یکی از شرکت های خصوصی در بوشهر مشغول به کار شد.

با شروع انقلاب اسلامی در کشور پیشاپیش مبارزین انقلابی به مبارزه ی ضد رژیم پرداخت و پس از آن که حوادث کردستان پیش آمد همراه با نوزده نفر از برادران آمادگی خود را جهت اعزام به آن مناطق اعلام کردند.

آغاز جنگ تحمیلی، از آن جا که جز ... سربازان منقضی خدمت سال پنجاه و سه بود به ندای «هل من ناصر ...» رهبرش لبیک گفت و به جبهه ی حق علیه باطل اعزام گردید.

او در غروب دوازدهم اردیبهشت ماه سال شصت پس از دلاوری های بسیار در جبهه ی کرخه به خیل مشتاقان راه دوست پیوست. شهادت او چنان تأثیری بر جوانان و مردان غیور زادگاهش گذاشت که بنا به اعتراف همگان، پس از تشییع پیکر پاکش، بسیاری از آنان را بر آن داشت تا راه او را با پر کردن سنگرها ادامه دهند.

وصیت نامه

شهید عسکر احمدی ، قبل از عزیمت به جبهه ، وصیت نامه ی خود را این چنین می نگارد :

« اکنون که استکبار جهانی و حامیانش با تمام توان ، جنگی نا برابر علیه اسلام و انقلاب اسلامی آغاز نمود و صدام این مهره ی سر سپرده را به تمام سلاح ها تجهیز کرده اند تا بر خیال واهی خودشان ، کشور اسلامیمان را تصرف کنند ، ما فرزندان ملت قهرمان ایران ، جان خود را در طبق اخلاص گذاشته و با سلاح ایمان به خدای بزرگ و عشق به میهن اسلامی ، راه جهاد و شهادت را انتخاب نموده و در این راه تا آخرین قطره ی خون ایستادگی خواهیم نمود .

اینجانب ، سید عسکر احمدی ، حال که افتخار حضور در جبهه ی نور و ایمان را پیدا نموده ام با سپاس از خداوند کریم و صلوات بر محمد و آل محمد (ص) و درود بر امام خمینی نایب بر حقش امام زمان (عج) چند کلمه به عنوان وصیت در این لحظات ملکوتی ، خدمت برادران و خواهران عرض می نمایم : « در همه ی کارها به خدا توکل کنید و بدانید که با توکل بر خدا می توان همه ی سختی ها را تحمل نمود . انقلاب اسلامی که حاصل خون هزاران شهید است را با پیروی از امام خمینی و اطاعت از فرامین ایشان حفظ کنید و در مقابل همه ی دشمنان داخلی و خارجی بایستید و بدانید که در این راه ، کمک و یاری خدا نصیبتان خواهد شد .

در پایان ، همسر مهربان و فداکارم را به عنوان قیم فرزندانم معرفی می کنم و از ایشان می خواهم تا با بردباری و حوصله ، فرزندانم را تربیت اسلامی نماید و آنان را با عشق به اسلام و امام ، بزرگ نماید .

شما را به خدای بزرگ می سپارم و از همگان طلب حلالیت می نمایم . خداوند به اسلام و مسلمین ، پیروزی عنایت فرماید . »

در رواق دیده ام چون « سید عسکر » نشت

خیره شد چشمم به رزمش ، تیر افشان یاد باد

مصاحبه

همسرش می گوید: «ایشان از سربازان منقضی خدمت سال پنجاه و سه بودند. وقتی اعلام شد که نیاز به نیرو ضروری است، با عشق و علاقه، در پنجم اسفند ماه سال پنجاه و نه عازم تهران شد و از آن جا راهی اهواز گردید. از دلاوری ها و شجاعت بی نظیرش در جبهه بسیار گفتند. یکی از دوستانش برای ما تعریف می کرد که سید عسکر، نامه ای برای من نوشته و در آن اشاره کرده که: «اکنون که این نامه را می نویسم، دست های شصت و دو نفر از اسرای عراقی را از پشت بسته ایم □»

آخرین باری که به جبهه اعزام شد به همسرش می گوید: «از بچه هایم موظبت کن. برای آن ها چیزی کم نگذار. نگذار کسی در زندگی شما دخالتی بی جا کند. فرزندتی که در شکم داری، اگر متولد شد و پسر بود او را اکبر صدا بزنید و اگر دختر بود او را «رقیه» بنامید. به خدا توکل کن که خداوند یاری رسان است.»

فرزندش «سید اصغر» در مورد پدرش بیان می کند: «او، در آخرین ساعات اعزام به جبهه، برای خداحافظی، نزد مادرش می رود. هنگامی که با دل نگرانی های مادر مواجه می گردد، ضمن یادآوری مسئولیت بزرگی که به عنوان یک مسلمان در قبال دین و میهن به عهده دارد اظهار می دارد که «سالیان درازی است که این نیرو و قدرت جسمی خدا دادی را جهت زندگی شخصی خود به کار برده ام و اکنون شایسته است تا از آن برای جهاد در راه خدا و حفظ دین جدم، رسول الله استفاده کنم.»



سازمان جامع اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران